

اصول الفقه

۱۴۰۱/۰۶/۱۲

حضرت آیت الله گنجی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در این جهت بود که آیا انعقاد اطلاق توقع دارد بر عدم قرینه‌ی منفصله هم علاوه از اینکه باید قرینه‌ی متصله نباشد، کما هو واضح، باید قرینه‌ی منفصله هم نباشد، شیخ انصاری فرموده بود که: قرینه‌ی منفصله هم مانع است از انعقاد اطلاق، وقتیکه مولی قرینه‌ی منفصله آورد، اول گفته بود: اکرم العالم، بعدش گفت لا تکرّم الفاسق من العلماء، ما کشف میکنیم که آن عالمی که اول گفته است اطلاق نداشته است، چه عالم عادل، چه عالم فاسق، چون کشف میکنیم از اول در مقام بیان از این جهت نبوده است، اگر در مقام بیان از این جهت بود خب میگفت فاسق نباشد. اینجور فرمود شیخ انصاری.

مرحوم آخوند فرمود: نه، انعقاد اطلاق توقف ندارد بر عدم قرینه‌ی منفصله شأن قرینه‌ی منفصله این نیست که کشف بکند از عدم انعقاد اطلاق، از عدم کون مولی در مقام بیان، بلکه غایتش این است که قرینه‌ی منفصله کشف میکند که اطلاق که منعقد شده است مراد جدی نیست، معروف همین است در عام و خاص که همه میگویند، معروف هم این است که قرینه‌ی منفصله مقید منفصل، مانع از حجیت است، حجیت برای مراد جدی است، قرینه‌ی منفصل کشف میکند که - گفتم همه‌ی علما - ولی مقصودم جدا همه نبود، مقصودم فقط عادل هایش بود، الان دارم به تو تذکر میدهم، قرینه‌ی منفصله تذکری است بر اینکه آنچه را گفتم، روی سیاست بود مثلاً، مراد جدی من نبود، به ذهن همین میزند که ارتکاز ما همین است.

منتهی مرحوم آخوند یک اشکالی کرده است بر شیخ، گفته است اگر قرینه‌ی منفصله، اگر مقید منفصل کشف بکند که مولی از اول در مقام بیان نبوده است، این لازمه اش این است که اگر قرینه منفصلی آمد، مقید منفصلی آمد دیگر ما نتوانیم به اطلاق آن تمسک بکنیم هیچ جا، چون کشف میکند مولی در مقام بیان نبوده است اطلاقی منعقد نشده است و این گفتنی نیست، راست می‌گوید، این گفتنی نیست، الان در روایات ما یک مطلق پیدا میکنیم بعد یک مقیدی در یک روایت دیگر پیدا میکنیم به همان مقدار مقید رفع ید میکنیم، دوباره به اطلاق در سایر موارد تمسک میکنیم، این فرمایش مرحوم آخوند در رد شیخ انصاری، ولکن این فرمایش به شأن مرحوم آخوند سازگاری ندارد، همان وقتی هم ما بیان میکردیم در ذهن خیلی از شما بطلانش واضح شد که آقای آخوند مقید اگر منفصل شد، کشف کرد که مولی در مقام بیان نیست، در مقام بیان است از همین حیث، از همین جهت مقید، اما سایر قیودات چرا، نسبت به سایر قیودات در مقام بیان به حال خودش باقی است.

اشکال واضحی که بر مرحوم آخوند هست، خصوصاً که خود مرحوم آخوند این را هم دارد در کفایه، خودش گفته است ممکن است متکلم در مقام بیان باشد از جهتی دون جهتی دیگر، از آن جهت که در مقام بیان است تمسک به اطلاق آن میکنیم از آن جهت که در مقام بیان نیست تمسک به اطلاقش نمی‌کنیم، آقای آخوند چه فرقی بین حدوثی اش و بقایی اش، از اول از جهتی در مقام بیان است معلوم است برای شما، می‌گویید از آن جهت قابل تمسک است، از آن جهت که در مقام بیان نیست قابل تمسک نیست، حالا بقاء همین داستان کشف شده است، ما آنوقت کشف نکرده ایم، کشف ما بقائی است، ما بعد از یک روز کشف کردیم که مولی از جهت این قید در مقام بیان نبوده است، خب مثل اینکه از اول کشف کرده بودیم، چطور اگر از اول کشف کردیم مولی در مقام

بیان از این جهت نیست میتوانیم تمسک کنیم به اطلاق از جهات دیگر که در مقام بیان است، حالا کشف ما تأخیر افتاده است، امروز کشف کردیم، فرق نمیکند.

این فرمایش مرحوم آخوند با آنچه که در تمسک به مطلق قبول کرده است که میتوانیم تمسک بکنیم به مطلق من جهة و من نمیتوانیم من جهة، این با آن سازگاری ندارد. بعضی ها آمده اند دفاع کرده اند، حالا قبل از این دفاع میخواهند بگویند: نه، حرف آخوند توجیه دارد و فرق بین آنی را که قبول کرده است و آنی را که در کلام شیخ قبول نکرده است، یک کلامی که خالی از تکلف نیست، حالا ما سعی کردیم که آن را توضیح بدهیم، حالا قبل از توضیح...

در منتقى الاصول فرموده است که: میشود کلام مرحوم آخوند را توجیه کرد و فرق گذاشت بین الموردین، توجیهش این است که در وقتی که مخصص منفصل می آید، شما میخواهی تمسک کنی به اطلاق، از سائر جهات، از شما سوال میکنیم تمسک به اطلاق چه چیزی میخواهی بکنی؟ ما یک اکرم العالمی داریم، یکی هم بعد گفته است اکرم العالم العادل فقط، شما که میخواهی تمسک کنی به اطلاق کلام مولی، میخواهی تمسک کنی به اطلاق همان العالمی که اول گفته است اکرم العالم، بگویی آن عالم چه سید باشد چه غیر سید، از غیر جهت قید دیگر، هیچ معنی ندارد، چون فرض این است عالم در محدوده‌ی عادل ها وجوب اکرام دارد، به حکم قرینه‌ی منفصله، قرینه‌ی منفصله عالم را از موضوعیت انداخت، گفت عالم عادل واجب الاکرام است، شما میخواهی بگویی اکرم العالم، سید باشد یا غیر سید مطلقا، نه بابا، فاسق را خارج کرده است، تمسک به اکرم العالم من جهة السیادة و عدمها معنا ندارد، اگر بگویید که تمسک میکنیم بعد از آمدن قید به اطلاق عالم عادل، قید که آمد شد عالم عادل سوای اینکه سید باشد یا غیر سید، فرض این است از این جهت که در مقام بیان نیست،

نسبت به عالم عادل باشد یا فاسق نباشد، اصلش در مقام بیان نیست، آنوقت شما
بباید تمسک کنید به اطلاقش برای خصوصیاتش که سید باشد یا نباشد، گفتند معنا
ندارد.

و هذا بخلاف آئی که مولی در مقام بیان هست من جهةٍ و در مقام بیان نیست من
جهةٍ أُخری، شما از همان جهتی که در مقام بیان است تمسک میکنی به اطلاق آن،
مشکل نداری آنجا، اگر گفته است که: کلوا مما امسکن علیکم، آئی را که سگ های
معلّم شما گرفته اند بخورید، در مقام بیان این است که این تذکّیه شده است، شما
تمسک میکنید به اطلاقش میگویید گفته است بخورید آئی را که سگ های شما گرفتند
او را، حالا گلویش یا پایش را گرفتند اطلاق دارد، آن حیوان کوچک باشد، بزرگ باشد،
شیرخوار باشد، علف خوار باشد، هر چه میخواهد باشد اطلاق دارد، شما به خود اطلاق
این تمسک میکنید، آن وقت میگویید خب از جهت طهارت و نجاست در مقام بیان
نیست، خب میگذارید آن را کنار، فارق این دو مورد این است که شما - همین نکته‌ی
ظریفی را تلاش کرده است و زحمت کشیده است خدا رحمتش کند بیان کند، فرموده
است نکته‌ی فرق این است - در آن مسأله میتوانی به اطلاق اکرم العالم تمسک بکنی،
دیگر اطلاق دارد از این جهت، مشکلی ندارید، ولی اینجا نمیتوانی بعد از آمدن قید
تمسک کنی به اطلاق اکرم العالم، چون فرض این است که عالم قید خورده است نسبت
به عادل ها، اگر هم اطلاقی هست، اطلاق برای عادل سید باشد یا نباشد، اما خود ذات
عالم اطلاق ندارد نسبت به سید باشد یا نباشد.

تکرارش میکنم، نکته‌ی - بله خودش هم گفته است که - دقیق است، تدبر بکنید،
نکته‌ی فکری است، اینجا نمیوانی بگویی آن اکرم العالم اطلاق دارد چه سید باشد چه
غیر سید، چرا نمیتوانیم؟ گفته چون فرض این است که عدالت هم شرط است، پس

نمیتوانی بگویی که عالم به نحو مطلق، چه سید باشد، چه غیر سید، نه موضوع ما بعد از آمدن قید شده است عالم عادل، عالم عادل هم که اطلاق ندارد، چون فرض این است که از حیث عدالت، اصل ذات عدالت در مقام بیان نبود تا چه رسید به خصوصیات آن عادل که سید باشد یا غیر سید. ذو چیز بیشتر نداریم: ذات عالم، عالم عادل به اطلاق هیچکدام نمیتوانی تمسک بکنی.

این اشکال مرحوم آخوند است، آخوند که میگوید بعد از آمدن مقید اگر بنا باشد اطلاقی از اول منعقد نشده است کشف میکنیم از اول اطلاقی در کار نبوده است، لازمه اش این است که راجع به سایر جهات هم نتوانیم ما به آن اطلاق تمسک بکنیم.

سوال:

خب، این فرمایشی است که ایشان فرموده است، ولکن به ذهن می‌آید که، دیگر جواب چیزی نداده است، به ذهن می‌آید که این فرمایش نا تمام است، از حب به مرحوم آخوند برخواسته است که ایشان دیگر نمیدانم سر و کار دارید به کلمات منتقی یا نه، ارادتشان به مرحوم آخوند زیاد است و در کثیری از موارد مدافع مرحوم آخوند است و مثلاً ادعایشان این است که آنهایی که اینجور اشکالات را کرده‌اند حرف آخوند را نفهمیده‌اند چه چیزی می‌گوید. ولکن به ذهن می‌آید که نه این تکلف است، تأسف است، شما می‌گویید به اطلاق چه چیزی تمسک میکنی از آنها سوال میکنی، بعد از آمدن لا تکرّم العالم الفاسق یا اکرم العالم العادل فقط، بعد از آن تمسک میخواهید بکنید از ما سوال میکنید به چیزی می‌خواهید تمسک بکنید؟ می‌گویید ما میخواهیم تمسک بکنیم به ذات همان عالم، اکرم العالم که جزء الموضوع است الان، اکرم العالم شده است جزء الموضوع به برکت مقید منفصل، ما تمسک میکنیم به همان، می‌گوییم اکرم العالم از دو جهت اطلاق داشت، اکرم العالم چه عادل باشد چه فاسق، اکرم العالم

چه سید باشد، چه غیر سید، از دو جهت اطلاق داشت، این را ایشان هم قبول دارند، مخصص منفصل آمد گفت آقا از جهت عادل بودن در مقام بیان نیست، اطلاق ندارد، خب رفع ید میکنید، اما اطلاقش از آن حیث اکرم العالم از این حیث که چه سید باشد چه غیر سید، اطلاقش به حال خودش باقی است.

شما میگویید آقا نمیشود این عالم بعد از آمدن منفصل باز هم اطلاق داشته باشد، میگوییم: چرا نشود؟ نه اطلاقش به حال خودش باقی است، هنوز هم مولی به من فهمانده است اکرم العالم چه سید باشد چه غیر سید، به من گفت اکرام کن عالم سید و غیر سید را، بعد گفت فقط عادل باشد، خب آن اطلاقش به حال خودش باقی است یک تضییقی هم از یک جهت دیگر پیدا کرده است.

اینکه ایشان فرموده است که تمسک به اطلاق و تقیید در عرض یکدیگر نیستند اطلاقش من تلک الجهة و تقییدش بتلک الجهة در عرض یکدیگر نیستند، نه، میگوییم در عرض یکدیگر هستند، اکرم العالم اطلاق دارد سید باشد یا غیر سید... همین فارسی اش، به عالم اکرام کن، میخواهد سید باشد یا غیر سید، فقط عادل باشد، چه چیزی میشود آنوقت نتیجه؟

سوال:

در طول نیستند آخر اینها، نه، ایشان آمده است میگوید که چون مال ذات نیست، اطلاق در طول است، نه اطلاق و تقیید در عرض یکدیگر هستند، مثلاً فارسی اش همین است: بگوید عالم را اکرام کن، هر جوری میخواهد باشد، فقط اینجور باشد، عیب ندارد که.

نتوانستیم بفهمیم که چرا بعد از آمدن قید نتوانیم به اطلاق آن مطلق اخذ بکنیم و بگوییم که آن اطلاقش از این جهت به حال خودش باقی است، ایشان گیرش این است

میگوید: اگر واضح است که این اطلاق ندارد، سید باشد و غیر سید، نه، وجوب اکرام در محدوده‌ی عادل‌ها هست، میگوید اینها با یکدیگر تنافی ندارد که، هم اطلاق دارد از این جهت، هم وجوب اکرام در محدوده‌ی - همین را رویش خوب فکر کنید - ایشان فرموده است نمیشود اکرم العالم اطلاق داشته باشد، ذات عالم نسبت به این جهت، گفته است این نمیسازد با وجوب اکرامی که مختص به عادل‌ها است، میگوییم: چرا نسازد؟ این است که فرمایش ایشان را در توجیه کلام آخوند نمیتوانیم بپذیریم، فرمایش مرحوم آخوند در رد مرحوم شیخ انصاری فرمایش واضح البطلانی است.

سوال:

همین‌ها در مقام تنقیح همان هستیم دیگر.

سوال:

نص مرحوم آخوند است.

سوال:

آن یک داستان دیگری است، حالا فعلا نص کلام مرحوم آخوند است که اطلاق کاشف از مراد استعمالی است، نص مرحوم شیخ هم همین است تقریباً که اطلاق کاشف از مراد استعمالی، منتهی میگوید قرینه‌ی منفصله کشف میکند از اول مستعمل فیه هم وجود نداشته است.

سوال:

نه ایشان هم مرادش استعمالی است، حرف آخوند را هم مراد استعمالی معنا میکنند.

سوال:

خب، حالا میرسیم حالا یک کمی صبر کنید... این دفاع نا تمام است.

در مقام کلام دیگری است - چون این بحث در مقام بیان باشد اطلاق منعقد است یا یک بحث پیچیده‌ای است، عیبی ندارد یک کم بازتر بحث بکنیم، کلمات دیگران را بیاوریم، قطعاً برای بعضی‌ها آرام آرام جا می‌افتد شاید هم برای بعض دیگر هم جا بیافتد - مرحوم آقا سید محمد باقر صدر یک اشکال دیگری دارد بر شیخ انصاری، ایشان فرموده است که انعقاد اطلاق توقف ندارد بر عدم قید منفصل هم. اینجور جواب داده است شیخ انصاری، تشویق کرده است، فرموده است که: تارةً شما می‌گویید که از زمانی که قرینه‌ی منفصله می‌آید، کشف میکند از اول مولی در مقام بیان نبوده است، از اول اطلاقی منعقد نشده است، تارةً اینجور می‌گویید. اُخری می‌گویید: نه، اطلاق منعقد شده است بدو وقتی قرینه‌ی منفصل می‌آید از زمانی که قرینه‌ی منفصل می‌آید منعقد الاطلاق بعدم الاطلاق. از دو حال خارج نیست دیگر یا حدوثاً می‌گویید اطلاق نبوده است یا بقاءً می‌گویید اطلاق میرود، گفته است هر دوی آنها نادرست است، اما اگر بگویید حدوثاً از آمدن قرینه‌ی منفصله، مقید منفصل کشف میکنیم از اول مولی در مقام بیان نبوده است و از اول اطلاق حادث نشده است، این خلاف ارتکاز است، خلاف ما نُحْسَهِ بوجودنا، الفاظ را ما هم استعمال میکنیم، ماهم تکلم میکنیم به آن الفاظ، ما وقتی می‌گوییم اکرم العالم بالوجدان اطلاق را برای کلاممان می‌بینیم، احساس میکنیم.

خب، تا اینجا آن دلیل وجدان، احساس که به قول ملا رحمة الله در تعلیقه‌ی رسائل می‌گوید که این دلیل العَجَزة، هر وقت دلیل ندارند می‌گویند وجدان اینجور است. باید یک چیزی ضمیمه اش بکنیم، ضمیمه کرده است ایشان یک تالی فاسد را، گفته است: اگر بنا باشد اطلاق منعقد نشده باشد، الا در جایی که قرینه‌ی منفصله‌ای نباشد، نیاید، لازمه اش این است که شما هر وقت شک کنید که ما قرینه‌ی منفصله داریم یا نداریم؟

با مطلق برخورد کردید شک دارید یک قرینه‌ی منفصل دارد الان یا ندارد؟ یا شک کردی که قرینه‌ی منفصل برای آن خواهد وارد یا نخواهد آورد، لازمه اش این است که اینجا بگویی عقلاً به اطلاق عمل نمیکنند، چون اطلاق محرز نیست، اطلاق معلق است، اگر قرینه‌ی منفصله‌ای نباشد، اگر قرینه‌ی منفصله‌ای نیاورد، ماهم که شک داریم قرینه‌ی منفصله‌ای دارد؟ ندارد؟ شک داریم، قرینه‌ی منفصله‌ای خواهد آورد؟ نخواهد آورد؟ در هر دو مورد باید بگویید عقلاً به این اطلاق عمل نمیکنند، این خلاف سیره‌ی عقلاً است، سیره‌ی عقلاً کلام مطلق را از مولی بشنوند همراهش قید نیاورد بر طبق آن عمل میکنند.

منتهی حالا در شارع مقدس بعد الفحص از مقید، ولی باز هم احتمال است شاید هم مقیدی باشد اما به چشم ما نخورده است، یک روایت دیگری باشد در یک باب دیگری، کم له من نظیر، کثیراً به یک اطلاق روایت یک مجتهد عمل میکند، آخر عمر خبر دار میشود یک مقیدی دارد. احتمال است.

کسی نگوید که: خب، عمل که میکند به خاطر اصالة عدم القرينة عمل میکند، یک اصلی دارند، اصل عدم القرينة، یکی از اصول عقلایی است اصل عدم القرينة، این رابحث کرده‌اند در بحث اصول عقلاییه، اصالة العموم، اصالة الاطلاق، اصالة عدم الاستخدام، یکی اش هم اصل عدم قرینه است، گفته است لا يقال، فإِنَّه يقال، اینجا جای اصالة عدم القرينة هم نیست، چرا؟ گفته است اصالة عدم القرينة از دو حال خارج نیست - همینکه مرحوم آخوند هم شبیه آن را چندجای کفایه گفته است - یا مرادتان از اصالة عدم القرينة اصل عقلایی است، اصل عقلایی در جایی است که ظهور منجز باشد، گفته است رأیت اسداً ظهورش در حیوان مفترس منجز است، وضعی است، شک داری که قرینه‌ی بر خلاف دارد یا ندارد، اصل عدم قرینه است (صوت نامفهوم) در رأیت اسداً

ظهور وضعی، ظهور منجز است، پشتوانه‌ی اصالة عدم القرينة، آن ظهور منجزه است، اما اگر اصل ظهور توقف دارد بر عدم قرينة، مثل محل کلام ما، ظهور اطلاق موقوف بر عدم قرينه است، ظهور از اول معلق است، منجز نیست، اینجا اصالة عدم القرينة ندارند عقلا، اصالة عدم القرينة در ظهورات منجزه است، نه ظهورات معلقه مثل مقام. و اگر مقصود از اصالة عدم القرينة استصحاب است، اصل شرعی، قبل ها که تکلم نکرده بود قرينه‌ای نداشت، یا همان وقت که میگفت اکرم العالم قرينه نداشت، الان شک میکنم که قرينه‌ی منفصل آمده است یا نه، اصل استصحاب عدم القرينة است.

گفته است این هم که اصل مثبت است، اصالة عدم القرينة برای اثبات ظهور منجز تا بعد بگوییم حجیت بر آن بار میشود، اصل مثبت است، حجیت اثر شرعی است، اثر شرعی برای اطلاق است که منعقد شده است، شما میگویید اصل عدم قید است تا بگویید پس اطلاق منعقد است، پس حجت است، این میشود اصل مثبت.

این است که فرموده است که: اینجا نمیتوانی بگویی از اول اطلاق منعقد نشده است، باید قبول بکنی انعقاد اطلاق را از اول، چون عقلا بر طبق آن عمل میکنند، در اینکه عقلا قبل از ظفر به منفصل، قبل از وجدان قرنيه منفصل به اطلاق عمل میکنند، اینجا شک نیست، پس اینکه عقلا عمل میکنند معلوم میشود که ظهور اطلاق منعقد است، و اگر بگویی - قسم دوم - : بله، ظهور اطلاق منعقد شده است ولی به مجرد اینکه قرينه منفصل صادر شد، ظهور اطلاق منعقد به اجمال میشود، تا الان ظهور اطلاق داشت، ولی از الان منقلب شد به مهمل بودن، یا به مقید بودن، آن مهم نیست. بقاء انقلاب رخ میدهد، حدوثاً ظهور منجز دارد، عقلا عمل میکنند، احتجاج میکنند، بقاء زوال پیدا میکند.

گفته این هم که نادرست است، گفته است وجهی برای انقلاب نمیبینیم که منقلب شده باشد، به چه بیان منقلب شده است؟ مولی اگر در مقام بیان بوده است از اول بوده است، اطلاق منعقد شده است دیگر، اگر هم نبوده است، اطلاق منعقد نشده است از اول، اینکه تا الان اطلاق منعقد بوده است، از الان منقلب شده است به چه بیانی آخر؟ این انقلاب بیان نیاز دارد، معنی ندارد که از الان مولی در مقام بیان بودنش از بین برود بشود... گفته است دیگر: الشیء لا ینقلب عما هو علیه.

بعد گفته است که و باز لازمه اش - یک تالی فاسد دارد - این است که در جایی که احتمال میدهم وجود قرینه را نه صدور قرینه را، در جایی که قرینه صادر نشده است، آنجا عمل میکنند، خیلی خب، آنجایی که احتمال میدهند که بالفعل قرینه‌ای باشد، صادر شده باشد، باید بگویید عقلا به این اطلاق عمل نمیکنند، چرا؟ چون ظهور اطلاقی محرز نیست، ظهور اطلاقی معلق است بر عدم صدور قید، خب شاید صادر شده است، شاید صادر شده است ما ندیده ایم آن را، چون احتمال صدور میدهم پس باز ظهور محرز نشده است، پس باید عقلا عمل نکنند، در حالیکه عقلا عمل میکنند.

اینجا یک اشکال اضافه دارد، یک نصف اشکال قبلی را دارد، اشکال اضافه دارد: انقلاب وجهی ندارد، گفتنی نیست، این اشکال اضافی، نصف اشکال قبلی را دارد، اشکال قبلی میگفت باید عقلا عمل نکنند در جایی که احتمال بدهند فعلا قرینه است، یا احتمال بدهند صدور را، در دو مورد، اینجا نه، احتمال صدور هم بدهند، عمل میکنند، اینجا فقط اگر احتمال بدهند وجود را، احتمال وجود قرینه بدهند، فعلا باید عمل نکنند، چون احراز نکرده‌اند ظهور را، در حالیکه عقلا به این اطلاق ها عمل میکنند. این کاشف از این است که قرینه‌ی منفصله مقید منفصل، مانع از ظهور نیست.

حاصل الکلام:

ظهور معلق بر عدم قرینه‌ی منفصله نیست، چرا؟ چون اگر معلق باشد لازمه اش این است که در وقتی احتمال می‌دهند منفصل را، عمل نکنند، در حالیکه در فرض احتمال عمل میکنند.

ماده‌ی این حرف‌ها در کلمات منتقی الاصول هم هست، اگر نگاه کرده باشید آنجا هم همینطور حدوث و بقاء و اینها، ولی مرحوم آقا سید محمد باقر اینها را منقح کرده است.

تکرارش میکنم: ایشان میگوید معنای اینکه انعقاد اطلاق موقوف است بر عدم قرینه‌ی منفصله، معنایش این است که طور اطلاقی معلق است بر عدم قرینه‌ی منفصله، منجز نیست، معلق است، خب اگر معلق است، لازمه اش این است در آنجایی که احتمال می‌دهند وجود قرینه‌ی منفصله را یا صدور قرینه‌ی منفصله را در فرض اول، باید بگویی به این ظهور معلق عمل نمیکنند، چون معلق علیه را احراز نکرده اند، در حالیکه عمل میکنند. اگر بگویی این به خاطر اصالة عدم القرينة است، میگوید: اینجا جای اصالة عدم القرينة نیست.

اینجور در جواب از شیخ انصاری فرموده است و توقف اطلاق را بر عدم قرینه‌ی منفصله نپذیرفته است. در ذهن ما این است که اصل حرف ایشان که خلاف ارتکاز است انقلاب وجهی ندارد، اینها حرفهای درستی است، ما اول هم به همین ارتکاز استناد کردیم، اطلاق منعقد میشود ولو قرینه‌ی منفصله بیاید، ما احساس میکنیم کلام مطلق است دیگر.

سوال:

حتی در آنجا هم ما اطلاق را، مطلق گفته‌اند ائمه‌ی ما، مقیدش را بعداً آمده‌اند گفته‌اند به خاطر یک مصلحتی، ما از این نمیتوانیم رفع ید بکنیم.

احساس ما، وجدان ما - حالا شما ببینید چگونه است - این است که اگر کلامی از مولی صادر شد - نمیخواست مهمل گویی بکند، با این مقدمه، مِّنْ مِّنْ به قول امروزی ها، نمیخواهد مِّنْ مِّنْ بکند بگوید فی الجملة تا ببینیم چه میشود، خواهم گفت، توضیحش خواهم داد، نمیخواهد به بعد موکول بکند، صاف صحبت میکند، شفاف - اگر یکی صاف و شفاف صحبت کرد: اکرم العالم، ما هم میگوییم اطلاق بر آن منعقد است، ولو مراد جدی اش بعدا معلوم بشود که نیست.

تأمل بفرمایید، إن شاء الله تتمه کلام ظاهراً پس فردا.